

شرم نوشتن

در حاشیه کتاب «نوشتن مادام بوواری»

شب فلور»

پارسا حیدری

■ «نوشتن مادام بوواری» متنی جلی و ساخته‌شده از نامه‌های فلور به دوستش لوییژ کوله-است که «آندره ورسای» آن را تنظیم یا مونتاژ کرده است. ورسای از نامه‌هایی که بین سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۵ برای لوییژ کوله ارسال شده‌اند، یک نامه بلند ساخته تا به گفته خودش «پرتره‌ای از فلور» طراحی کند؛ پرتره‌ای از نقطه عطف زندگی فلور یعنی سال‌های نوشتن مادام بوواری. اگرچه تمام نامه‌های فلور حایز اهمیت‌اند،اما نامه‌های او به لوییژ کوله در زمان نوشتن مادام بوواری دارای اهمیتی مضاعف است چرا که زوایایی پنهان و حیاتی از نحوه نوشتن یکی از مهم‌ترین رمان‌های کلاسیک دنیا را به تصویر می‌کشد: «این مرد که خود را پنهان می‌کرد و دلش می‌خواست پشت آئرش ناپدید شود، من این طور تصورش کردم که تمام طول یک شب، از اتاق کوچکش در کراسه، برای لوییژ کوله نامه می‌نویسد، درست در لحظه‌ای که به راستی یک نویسنده می‌شود. این ادعا که همه فلور در این شب به دست می‌آید، بی‌معنی است. با وجود این، من فکر می‌کنم که شخصی به نام فلور، فلوری اگر چه کاری که ورسای با نامه‌های فلور انجام داده به نوعی ارایه تصویری عامه پسندتر از نامه‌های فلور است، اما به هر حال تلاشی او معطوف به این بوده تا همان «لحظه» نویسنده شدن فلور را به تصویر کشد؛ لحظه‌ای که فلور برای رسیدن به آن فرآیندی جان فرسا را طی می‌کند. چیزی که دقیقاً برخلاف تصور غالبی است که در آن افراد به‌طور مادرزاد نویسنده متولد می‌شوند. نامه‌های فلور رنج نوشتن را به روشنی به تصویر می‌کشد، اینکه برای نوشتن یک صفحه، پنج روز وقت صرف می‌کند و دست آخر هنوز فکر می‌کند این، آن چیزی نیست که می‌خواست: «چرا هر قدر که حس می‌کنم به استعدادها نزدیک‌تر می‌شود، هنر نوشتن، به خودی خود، به‌نظم غیرقابل اجزاتر می‌آید و بیشتر از پیش از همه چیزهایی که به وجود آورد،مادام دلزده می‌شوم؟» او! این نوشته گونه: نه شاعر بزرگی می‌شدم اگر زبان سرکش ظاهر نمی‌شد!… و تازه او گفته بود!» حس شکست در نوشتن تا پایان همراه فلور بود و اگرچه همه دغدغه او در مادام بوواری آفرینش سبک است، اما حسرت می‌خورد که «اگر به سبکی که در نظر دارم می‌نوشتم، چه نویسنده‌ای می‌شدم.» نزد فلور سبک حامل معناست. یا به



بیان بهتر سبک یکسر خود معنا و عنصر اصلی برساننده متن است. فلور برای نوشتن مادام بوواری بر موضوعی پیش‌افتاده دست می‌گنارد. «ماکزیم دوکان» و «لویی بوئی» در پیشهادی که فلور برای نوشتن مادام بوواری می‌دهند، می‌نویسند: «حالا که تمایل مقاومت‌ناپذیری به تغزل داری، باید موضوعی انتخاب کنی که در آن تغزل آنقدر مضحک شود که مجبور شوی جلوی خودت را بگیری و از آن چشم‌پوشی کنی. یک موضوع معمولی بردار، یکی از آن پیشامدهایی که در زندگی بورژوازی فراوان است، چیزی مثل «خترعمو بت» یا «سرعمو پن بالازاک» و سعی کن آنها را با لحنی طبیعی و تقریباً عادی بیان کنی، به دور از این حاشیه‌پردازی‌های، این پریشان‌گویی‌هایی که به خودی خود زیبا هستند اما برای گسترش نظر تو بی‌فایده‌اند و برای خواننده ملال‌آور.» اما آنچه این موضوع پیش‌افتاده را بدل به یک رخداد ادبی می‌کند، همان عنصر سبک است. به یک معنا فلور با میانجی ادبیات با امر روزمره مواجه می‌شود و آن را تا سطح یک شاهکار ادبی برمی‌کشد. این شیوه نوشتن دقیقاً برخلاف شیوه غالب نوشتن در ادبیات امروز ماست. به عبارتی اگر فلور به واسطه سبک نوشتن، امر روزمره را تا حد یک شاهکار ادبی برمی‌کشد، نویسنندگان امروژ ادبیات ما با مواجهه بلاواسطه با زندگی شخصی‌شان، ادبیات را تا حد یک گزارش از روزمرگی‌های زندگی تقلیل می‌دهند. فلور برای نوشتن هیچ طرح یا چارچوب از پیش‌تعیین‌شده‌ای تعیین نمی‌کند و گستره رمان را در مرزهایی از پیش معلوم محصور نمی‌کند تا از این میان سبک رمان در لحظه نوشتن آن خلق شود.



پیام حیدر قزوینی

«فلور» در طول عمرش نامه‌های بسیاری نوشته است. «آندره ورسای» در کتاب «نوشتن مادام بوواری» تعدادی از نامه‌های او به دوستش لوییژ کوله را انتخاب کرده و با آنها نامه بلندی ساخته است. این کتاب که به تازگی با ترجمه «صغر نوری» منتشر شده، در وضعیت ادبیات امروز ما اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. این نامه‌ها که در دوران نوشتن مادام بوواری نوشته شده، سیر خلق این اثر ادبی برجسته را نشان می‌دهد و روایت اندیشه‌های فلور درباره ادبیات و نوشتن است و تاکید او بر نثر و سبک. از این رو این کتاب جدای از اهمیتی که دست‌نوشته‌های یک نویسنده بزرگ دارد، کارکردی آموزشی می‌یابد. به‌ویژه در وضعیت ادبیات امروز ما که «سبک» مهم‌ترین عنصر غایب آن است. به دلیل ضرورت خواندن این کتاب در وضعیت امروز ما، با مترجم «نوشتن مادام بوواری» گفت‌وگو کردیم.

■ ■ ■

■ **گویا فلور نامه‌های بسیاری نوشته است. به نظر شما ویژگی اصلی کار ورسای در انتخاب نامه‌های فلور چیست؟**
آیا کاری که او در این کتاب انجام داده به نوعی ارایه یک اثر عامه‌پسندتر از میان نامه‌های فلور نیست؟ چرا شما از میان نامه‌های فلور، این کتاب را برای ترجمه انتخاب کردید؟
فلور در زمان حیاتش نامه‌های زیادی برای دوستان و نویسنده‌های معاصر خود نوشته است. مجموع این نامه‌ها شاید بالغ بر دوهزار صفحه باشد. او علاوه بر لوییژ کوله، به طور مستعمر با ماکزیم دو کان، لویی بوویه، ژرژ سارد، گی دو موباسان، برادرزاده‌اش کارولین و خیلی‌های دیگر نامگذاری می‌کرد. شاید یکی از دلایل این موضوع این بود که فلور بیشتر عمر خود را در روستای زادگاهش، کراسه، گذراند و نامه تنها وسیله ارتباطی او با دنیای بیرون بود. آندره ورسای روی نامه‌های دوری تمرکز کرده که به گفته خودش «قطعه عطف» زندگی فلور است؛ نزدیک به پنج سالی که او بزرگ‌ترین اثر خود، مادام بوواری، را می‌نوشت. به گفته ورسای، در این مدت زمان فلور فقط برای لوییژ کوله نامه می‌نوشته است. شاید از این‌رو که فلور با لوییژ کوله راحت‌تر از دیگران بوده و در برابر او راحت‌تر به مشکلات نوشتن رمانش و ناتوانی‌هایش اعتراف می‌کرده و بی‌پروا به نویسندگان زمان خود و فضای ادبی آن دوره فرانسه می‌ناخته است. اما ورسای به این هم پسنده نکرده و بین نامه‌های این دوره فلور به لوییژ کوله، نامه‌هایی را انتخاب کرده و یک نامه بلند ساخته است. از نظر من، کار ورسای یک کار خلاقانه ادبی است که به اندازه خود نامه‌های فلور ارزش دارد. ورسای قصد داشته «پرتره‌ای از فلور» طراحی کند و ما با خواندن این نامه بلند آن پرتره را می‌بینیم. حتی اگر کسی «مادام بوواری» و دیگر آثار فلور را نخوانده باشد، با خواندن این کتاب به تصویری از فلور و نگاه او به ادبیات دست پیدا می‌کند. دلیل انتخاب این کتاب برای ترجمه، از یک طرف علاقم به فلور و رمان «مادام بوواری» بود که در این نامه‌ها چگونگی نوشتن آن شرح داده می‌شود و از طرف دیگر جذب کار ورسای شدم و مقدمه بسیار خوبی برای این کتاب نوشته نبود.

■ **عنوان فرعی کتاب را «حماقت، هنر و زندگی» ترجمه کرده‌اید. واژه «حماقت» بیانگر چیست؟ فلور معتقد است که باید تا حد ممکن رمان را از اثر و نشانه‌های حضور نویسنده‌اش پاک کرد. و رمان باید خودش پیش برود نه اینکه نویسنده‌ای در چارچوبی از پیش تعیین‌شده رمانی بنویسد. به این اعتبار آیا واژهای مثل «بیطرفی» به جای واژه حماقت برای عنوان کتاب مناسب‌تر نبود؟**

«حماقت، هنر و زندگی» عنوانی است که ورسای برای کار خودش برگزیده است. یعنی نامه بلندی که ورسای ساخته، عنوانش «La betisie, l'art et la vie» است. در واقع، این عنوان اصلی کتاب بود و «نوشتن مادام بوواری» عنوان فرعی آن به پیشنهاد آقای کریمی، مدیر انتشارات نیلوفر، جای این دو عنوان عوض شد. فلور در نامه‌هایی که ورسای انتخاب کرده، دقیقاً از این سه موضوع حرف می‌زند: اول، حماقتی که انسان‌ها به‌طور عام و اهالی ادبیات به طور خاص به آن گرفتارند یا می‌توانند گرفتار شوند، دوم ادبیات بمبائه هنر و دست آخر خود زندگی. او در یک نامه از حماقت داروسازی حرف می‌زند که وقتش را صرف ساختن آب گازدار می‌کند و بلافاصله، در نامه بعدی به لوییژ کوله می‌گوید: هیچ‌کس کردادی که صنعت چقدر شغل احقانه به وجود آورده و در درآمدت، چه جمی از نادانی از آن ناشی خواهد شد؟» از نظر فلور صنعت، طبیعت را از بین می‌برد و در نهایت، انسان را به حیوان تبدیل می‌کند. ورسای استادانه نامه‌های دیگری را درست بعد از این دو نامه آورده که فلور در آنها به نقد هنر (ادبیات) زمان خودش می‌پردازد و این‌ها به نوعی حریف می‌زند و تمایزی بین زندگی و نوشتن برای لوییژ کوله حرف می‌زند که فلور در بعضی از نامه‌ها از زندگی خودش برای نمی‌شود. از زندگی زمان نوشتن نامه حرف می‌زند که سراسر در نوشتن «مادام بوواری» خلاصه شده و همین‌طور، از گشت‌های رها کردن تحصیل در رشته حقوق، دوره‌های بیماری عصبی و اینکه انگار بین او و دیوانگان نوعی خویشاوندی وجود دارد. در نهایت فلور به نوعی زندگی برای نوشتن می‌رسد که عبارت است از نوعی غرق شدن در «این‌ها» و رسیدن به «عظمت اخلاقی.» جایی می‌نویسد: «در هر صورت، اگر کسی بخواهد بنویسد، باید همه آبارتمان‌های قلب و پیکره اجتماعی را بشناسد، از زیرزمین گرفته تا اتاق زیرشیروانی… حساب کردیم که برای نوشتن یک صفحه خوب چه عذاب‌ها و شکنجه‌هایی را باید تحمل کرد و تاب آورد؟»

■ **از مقدمه کتاب، درباره ترجمه این نامه‌ها به ابهام‌هایی اشاره کرده‌اید که در بعضی جمله‌ها وجود داشته است. این ابهام‌ها از چه نوعی بود و برای ترجمه فارسی آن جمله‌های خاص چه تمهیدی به کار بردید تا در عین رفع آن ابهام‌ها به سبک نوشتاری نامه‌ها ظمهای وارد نشود؟**

ابهام‌های بعضی از جمله‌های متن اصلی از اینجا ناشی می‌شود که فلور موقع نوشتن نامه برای لوییژ کوله دیگر آن فلوری نیست که پنج روز برای نوشتن یک صفحه از «مادام بوواری» صرف می‌کند و تازه از آن یک صفحه هم راضی نیست. وقتی فرانسه این رمان را با فرانسه نامه‌ها مقایسه می‌کنم، حس

گفت‌وگو با اصغر نوری، مترجم، به مناسبت انتشار «نوشتن مادام بوواری»

ضرورت «سبک»



عکس: امیر حیدری/شرق

■ **فلور به ستایش نثر می‌پردازد و آن را اوج هنر می‌داند. او در برابر انتقاد ژرژ ساند می‌گوید «خوب نوشتن همه چیز است.» منظور از خوب نوشتن چیست؟ نثر از بدگاه فلور چه ویژگی‌هایی دارد و چرا او تا این حد به نثر اهمیت می‌دهد؟**
فلور در یکی از نامه‌ها درباره «مادام بوواری» می‌نویسد که این رمان کنایی است که تقریباً موضوع (سوزه) ندارد یا دست‌کم موضوع در آن تقریباً نامرئی است. این اولین قدم در راه نوشتن رمان مدرن در تاریخ ادبیات است. از این‌روست که اندک‌بران نهضت رمان نو در سال‌های میانی قرن بیستم، به نظر آلن ربرگیه، سبک فلور را نقطه حرکت رمان نو می‌دانند. وقتی سوزه را از رمان حذف می‌کنیم یا سوزه در رمان نامرئی می‌شود، ماجرا و حادثه به حداقل می‌رسد. نویسنده بیشتر از هر چیز به جزئیات می‌پردازد؛ جزئیات مکان، جزئیات لحظه‌ای که رمان در آن اتفاق می‌افتد، حال و هوای شخصیت و محیط پیرامونش. «مادام بوواری» رمان جزئیات و توصیف‌های دقیق است، پس نثر بیشتر از هر چیز اهمیت پیدا می‌کند. مهم چیزی که می‌گوییم نیست، چگونه گفتن اهمیت دارد اصلاً خود فلور می‌گوید، «مادام بوواری» کنایی است درباره هیچ؛ رمانی که در آن کنش شخصیت‌ها به حداقل رسیده و قرار است ایده‌ها و افکار جای عمل و کنش را بگیرند. فلور موقع نوشتن این رمان می‌ترسد خواننده‌ای که به حرکت و جنب‌وجوش در داستان عادت کرده، از خواندن رمانی که اتفاق چندانی در آن نمی‌افتد، دلزده شود. فلور از ملال‌آلود بودن رمانش می‌ترسد، اما می‌داند که این تقصیر او نیست، «تقصیر سبک است.»

■ **یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نامه‌های فلور، توصیحات او درباره شیوه نوشتن است. فلور دغدغه ساختن سبک داشته و این مهم‌ترین توضیحاتی در این مورد به دست می‌دهد. ایده‌های فلور برای نوشتن دقیقاً متفاوت از نظام کارگاهی ادبیات است که در آن «سبک» غایب اصلی است. اما چقدر می‌توان از ایده‌های فلور برای آموزش نوشتن بهره‌برد؟**

مسئله‌ا از کمتر نویسنده‌ای می‌توان انتظار داشت که مثل فلور برای نوشتن یک رمان، سبک خاصی ابداع کند. به نظر من، چیزی که باید نوشتند،ا به‌واسطه خواندن نامه‌های فلور می‌توانند بیاموزند. این است که نویسنده باید با صداقت و دقت فوق‌العاده بنویسد. فلور به نویسنده‌های دیگر توصیه می‌کند این حقیقت را قبول کنند که «نوشتن چیزی که در آن سبک نباشد، مثل نوشتن نامه‌هایش، مخصوصاً نامه‌های این کتاب، هنوز همان نویسنده رمانتیکست وامدار هوگو است که با بعضی از مسایل، مثلاً موضوع صنعت، احساساتی برخورد می‌کند. مسلماً نثرش هم با این موضوع مطابقت می‌کند. چند نامه آخر کتاب، که نامه‌هایی عاشقانه محسوب می‌شوند، نثری کاملاً رمانتیکست دارند؛ نثری شبیه به نثر آثار هوگو و نوشته‌های قبل از «مادام بوواری». فلور، در بعضی جاهای نامه‌ها نثر فلور شبیه به نثر «مادام بوواری» است اما کاملاً مشخص است که فلور موقع نوشتن این نامه‌ها هنوز به نثر مناسب سبک داخلخواهش نرسیده، چون هنوز خودسبک به‌تمامی شکل نگرفته است.

شهرت به هر قیمتی منع می‌کند. شاید این آموزه آخر بیشتر از هر آموزه دیگر فلور به درد ادبیات امروز ما بخورد.

■ **آنچه درباره «مادام بوواری» بسیار گفته می‌شود، انتخاب یک موضوع پیش پا افتاده و تبدیل آن به یک سبک هنری ویژه است. یعنی فلور به عنوان یک رمان‌نویس، یک واقعه روزمره و عادی را انتخاب کرده، اما آن را به میانجی ادبیات، به یک سبک نوشتاری خاص بدل می‌کند؛ امری که به نظر می‌رسد در رمان‌نویسی ما به‌ویژه در سال‌های اخیر فراموش شده است. آن میانجی ادبی و سبک شناختی از میان رفته و جای خود را به رونویسی صرف از زندگی داده است. نظر شما در این‌باره چیست؟ به‌عنوان مخاطب و مترجم فکر می‌کنید فقدان سبک ادبی در سال‌های اخیر به ادبیات داستانی ما چطور ضربه زده است؟**

من درباره ادبیات داستانی معاصر ایران صاحب‌نظر نیستم، چون همه آثار این سال‌ها را نخواندم. ولی سعی می‌کنم کتاب‌هایی را که جایزه می‌گیرند و در مطبوعات به آنها پرداخته می‌شود، بخوانم. تا جایی که خواندم، با شما موافقم. ادبیات داستانی ما سبک یا سبک‌های خاصی را دنبال نمی‌کند. به نظر می‌رسد که خیلی از نویسنده‌ها اصلاً به این موضوع واقف نیستند که کار ادبیات صرفاً قصه تعریف کردن نیست. گاهی وقت‌ها پیش آمده در جمع نویسنده‌های جوان امروزی دیدم یک نفر رویدادی مستند را تعریف می‌کند و بعد سر نوشتن آن دعوا می‌شود. یا یک نویسنده ادعا می‌کند، فلائی طرح رمانش را از من در دیده است، انگار ما هنوز در به در دنبال طرح قصه‌ای می‌گردیم تا داستان را رمانی براساس آن بنویسیم، در حالی که بهترین رمان‌های جهان طرح داستانی عجیب و غریب و بدیی ندارند، بلکه سبک نوشتاری، زاویه دید و جزئیات فوق‌العاده‌ای دارند. لحظه‌هایی دارند که باعث می‌شوند این آثار ابدی ازلی شوند. یکبار می‌خواستم به یک نویسنده معاصر که «مادام بوواری» را دوست داشت، و جزئیات فوق‌العاده این رمان را نشان دهم اما او از اول تا آخر بحثمان، بند کرده بود به خط داستانی ساده آن. نکته دیگر احساس شکست است. فلور می‌نویسد که نتوانسته به آنچه ایده‌آل او در نوشتن بوده، دست یابد. این احساس شکست و ناتوانی را در بسیاری از نویسندگان بزرگ مثل کافکا و فاکتور هم می‌بینیم. فاکتور در یک محابه، از شکست باشکوه نویسندگان می‌گوید؛ اینکه هر نویسنده بر مبنای این شکست سنجیده می‌شود و نویسنده‌ای که این احساس شکست را نداشته باشد کارش تمام است و دیگر حرفی برای گفتن نخواهد داشت. در میان نویسندگان ایرانی هم مثلاً در نوشته‌های ساعدی چنین احساس شکستی را می‌بینیم؛ وقتی در اواخر عمرش می‌نویسد که هنوز آنچه را واقعاً آرزو داشته نتوانسته بنویسد.

اساساً روزی که نویسنده از کار خودش راضی باشد و از خودش تعریف کند، خود را گذشته است. این بهترین درس‌ی است که نویسنده‌های بزرگی چون فلور و کافکا و نویسنده خوب خودمان، ساعدی، به آدم می‌دهند. عدم رضایت از خود، موتور حرکت نویسنده است؛ اینکه به‌رغم همه تلاش‌ها هنوز ضعیف‌هایی در اثر خلق‌شده باقی مانده که نویسنده نمی‌تواند برطرف‌شان کند و امیدوار است اثر بعدی‌اش بی‌نقص‌تر باشد. فلور تقریباً در همه نامه‌هایش از سختی‌های نوشتن می‌نالند. حتی گاهی وقت‌ها که پس از هفته‌ها تلاش، از نتیجه اندکی که به دست آورده راضی نیست، از خودش می‌پرسد «این‌همه سرخوردگی‌های دردتاک برای رسیدن به چیزی بی‌ارزش به چه درد می‌خورد؟» بارها پیش می‌آید که بعد از خط‌خطی کردن صفحات زیاد درمی‌یابد که حتی یک جمله هم ننوشت است، از خودش بیزار می‌شود و خود را با دلیل غرور دیوانه‌سوار که واردش می‌کند در پی پندارهای کشنده ملامت می‌کند. اما ربع ساعت بعد، همه چیز عوض می‌شود و قلبش از شادای می‌تپد، چون می‌گوید «کارم را با شغفی دیوانه‌وار و تباه دوست دارم.» در واقع فلور نوشتن را چیزی غیراز این یأس‌ها، شکست‌ها و لذت‌های آنی نمی‌داند و توقع دیگری از آن ندارد. در گفته آندره ورسای، برای فلور نوشتن چیزی بسیار فراتر از یک میل یا حتی نیاز است. برای او و اکثر می‌کنم برای خیلی از نویسنده‌های بزرگ دیگر، نوشتن یک «خارش ملدام» است.

■ **مساله دیگری که فلور در نامه‌هایش مدام از آن سخن می‌گوید، دشواری نوشتن است. به قول فاکتور «عرق‌ریزان روح» امری که به نظر می‌رسد مثل همان قفسیه همین ادبی، در ادبیات داستانی امروز ایران فراوان شده و همین دلیل همه فکر می‌کنند با داشتن چند تجربه، آن هم تجربه‌هایی نه‌چندان عمیق و پرشمار، می‌توانند داستان و رمان بنویسند و وجه غالب ادبیات ما در این سال‌ها و آنچه به عنوان ادبیات جدی چاپ شده هم بیشتر آثاری از این نوع بوده است. چقدر با این حرف موافق هستید، فکر می‌کنید علت این ساده‌دین امر نوشتن در کجاست؟**

متأسفانه کاملاً با شما موافقم. این روزها، نوشتن و خیلی کارهای دیگر مثل فیلم ساختن، به کاری سهل و آسان تبدیل شده که هرکس با هر میزان از تجربه و سواد به آن دست می‌زند. بعضی وقت‌ها بعد از خواندن یک داستان یا رمان از خودم می‌پرسم که نویسنده چرا این را نوشته است؟ حالا اگر نوشتن تمرینی بوده برای نوشتن، چرا داده جایی چاپ شود؟ یا آن مجله یا ناشر چرا حاضر شده چنین اثری را چاپ کند؟ متأسفانه رقم بالای آثار داستانی ضعیف که در چند سال اخیر چاپ شدند، سطح ادبیات داستانی ایران را پایین آوردند. خیلی از این آثار ضعیف را ناشران خوش‌نام چاپ کردند و همین باعث شد که مخاطب ایرانی به ادبیات خودمان بی‌اعتماد شود. بااینکه این‌انفس وجود کارگاه‌های داستان‌موفق‌و اعتقاد دارم هر نویسنده تازه‌کاری باید دست‌کم چند ماهی پیش یک نویسنده آموزش ببیند. اما در سال‌های اخیر یکی از دلایل ساده‌انگیزی امر نوشتن و ساده شدن چاپ کتاب، وجود برخی از همین کارگاه‌ها بود. معمولاً این‌جور شده که سرپرست یا استاد کارگاه با یکی از ناشرها روابط خوبی دارد و کارهای شاگردانش را آنجا چاپ می‌کند. بعضی از این کتاب‌ها هم به‌رغم ضعیف‌های مشهودشان جایزه می‌گیرند. همین اتفاق باعث می‌شود نام آن استاد سر زبان‌ها بیفتد و کارگاهش رونق بگیرد. بعد بسیاری از علاقه‌مندان نویسنده‌ی، برای نرای یادگیری نوشتن به معنای واقعی کلمه، بلکه برای چاپ کتاب‌شان در حداقل زمان ممکن در این کارگاه‌ها می‌نشانم می‌کنند و نتیجه‌اش خیل نویسنده‌های تک‌کتابی این روزها می‌شود که در بیست‌چندسالگی زندگی‌شان ادبیات استاد ی دارند. البته همیشه استثناهایی وجود دارد و بین همین نویسنده‌های جوان، کسانی هستند که همان تک‌کتابی که چاپ کرده‌اند اثری قلیل‌نامل است.

ادبیات

شگردهای رهایی

ادبیات آمریکای لاتین

ادبیات و ماهی بیرون از آب

نادر شهریوری (صدقی)



■ جمله‌ای مشهور از «فلور» می‌گوید «زندگی به اندازه‌ای وحشتناک است که تنها می‌توان با اجتناب از آن تحملش کرد و این عمل جز با زبستن در جهان هنر امکان‌پذیر نیست.» اما مرگ ابوواری با عصیان خود علیه زندگی و با زیرپا گذاشتن قوانین آن به زبستن در جهان هنر روی نیابرد؟ اما از آن رو که جامعه، تخیل و رویاهایش را برنمی‌تابید به عصیان علیه آن دست زد. او در این نبرد نابرابر تنها بود و شکست، سرنوشت محتومی بود که او باید بابت زندگی کردن در جهان هنری بپای آن را می‌پرداخت: «باری شکست اما صراغ‌آلایات این نکته است که این نبرد نابرابر بوده. اما تنها بود و از آنجا که موجودی غریزی و احساساتی بود و پیوسته در معرض این خطر که راه را گم کند، بیش از پیش در وضعیتی غرقه شد که سرانجام دشمن را بر او چیره کرد.»^(۱)

فلور به نظر «ماربو بارگلِس یوسا» از بزرگ‌ترین نویسندگان ادبیات مدرن بود که برای نخستین‌بار به رمان نه همچون وظیفه‌ای اخلاقی یا خلق داستان بلکه همچنین به رمان به عنوان مساله‌ای صرفاً فنی، مساله خلق زبانی قانع‌کننده نگاه می‌کرده است. به بیانی دیگر برای فلور ادبیات چیزی جدا و خودبسنده بود که همچون «اما بوواری» باید تنها روی باهای خود بااستد و به رویاها و تخیلات خوش میدان بروز دهد. فلور به مثابه فرمالیستی حقیقی، بمعنوی کردن ادبیات و از مانی کردن آن اگرچه سعی در فلسفی کردن ادبیات داشته اما در همان حال نیز از ادبیات و به طور کلی هنر، آن توقع را نداشته که او را در برابر شور و حرارت زندگی حمایت کرده تا روح او را راضی و خرسند نگه دارد. اما آیا چنین چیزی ممکن است؟ یعنی آنکه آیا به راستی می‌توان در ادبیات همچون عیسی مدام غرقه شد تا بتوان بهتر هستی را تحمل کرد؟

در اِسا بوواری نیز چیزی از حس و خمیره فلور وجود دارد چون اما هم می‌خواهد تنها به همین زندگی اولویت ببخشد که همان کاری را که فلور با ادبیات می‌کند با زندگی بکند که خود را غرق چیزهای دلپذیر مانند تجملات، اشیاء آدابانی و ظرافت بکند تا به اشتیاق خود برای زیبایی، جسمی عینی ببخشد. او در این راه تامل، سخت‌جانی و ازخودگذشتگی به خرج می‌دهد. دقیقاً مانند همان سخت‌جانی‌ای که فلور برای خلق کلمه تنها یک کلمه به خرج می‌دهد. خود فلور می‌گوید بود ترجیح می‌دهم همچون سگی بمیرم و با عجله و در یک لحظه جمله‌ناپخته‌ای را روی کاغذ نیاروم. اما بوواری در کنشی فردی و البته زیبایی‌شناسانه علیه قوانین موجود عصیان می‌کند درست همان‌طور که فلور نیز در کنشی فردی و زیبایی‌شناسانه علیه ادبیات کلاسیک عصیان می‌کند. فرد بودن این کنش بیشتر از آنجاست که هنرمند به عنوان فردی عینی و نه‌ظهور خود را بیرون از طبیعت جای می‌دهد تا به عنوان پدیدهای مجرد و غیربشری تنها به توصیف امور بپردازد. فلور می‌گوید: تنها رمانی می‌توانید شش، همسر و شهرت را توصیف کنید که نه عاشق، نه شوهر و نه سراب باشد؛ از قضا این سخن فلور مبنی بر توصیف و نه تملک زندگی اگرچه آیینی زیبایی‌شناسیک را با خود به همراه دارد اما در عین حال رگه‌هایی از انکار زندگی را نیز به همراه می‌آورد چون در اینجا فرد می‌خواهد، البته اگر بتواند… خود را خارج از مناسبات زندگی قرار دهد تا آن‌گونه که خود می‌خواهد و نه آن‌گونه که زندگی پیش می‌آورد زندگی کند. اکنون به ادبیات لاتین بازگردیم. یوسا از برجسته‌ترین نویسندگان لاتین نیز از فلور الهام می‌گیرد. او همچون فلور گمان می‌برد که جذابیت اثر ادبی نه سرشتی اخلاقی دارد و نه اجتماعی که از نظرش «زیبایی‌شناختی یکه تاز»^(۲) است زیرا اساساً «حقیقت واقعی که چیز است و نه تملک زندگی» پابندی‌نشان می‌دهد، می‌نویسد: «… حقایقی که از ادبیات فراهم می‌آید، حقایقی نیست که به تجربه شخصی نویسنده یا خواننده درآید.»^(۳) به این سان یوسا از علاقه‌خود به ادبیاتی سخن می‌گوید که ساختاری محکم و متقارن داشته باشد و همچنین دایره بسته کامل و تمام و تام باشد. به نظر یوسا آن کتاب‌هایی که «… پابانی نایبسته و تعمّدی دارند که به تو یگویند چیزی قطعی نشده، چیزی مبهم بر جا مانده، چیزی که در فرآیند شدن است، این کتاب‌ها نیمه‌تمام می‌نمایند… همیشه ناتمام، همواره در میانه این با آن اما بی‌گمان چیزی که من به شکلی غریزی به دنبالش هستم و تا یافتن آن در کتاب، فیلم و نقاشی شاد می‌شوم، بازتاب این ناتمام‌ماندگی و فقدان این قطعیّت و این جریان مداوم نیست بلکه در‌ست بر عکس، خطوی است مشخص و بررنگ؛ کلیتی که از برکت ساختار جورانه به گونه‌ای اختیاری ا قانع‌کننده این توهم را در تونده می‌کند که تصویری جامع از واقعیت است، جمع‌پندنی دقیق سراسر زندگی.»^(۴)

۱- و۵- عیش مدام یوسا عبدالله کوثری، صص ۲۱ و ۱۹-۲- موج‌آفرینی یوسا مهدی غبرایی، ص ۱۵۶-۳- واقعیت نویسنده، یوسا مهدی غبرایی، ص ۱۰۷- * ماهی بیرون از آب، عنوان نوشته‌ای که یوسا به‌شکست در انتخابات ریاست‌جمهوری پرونوشت.